

دکتر بروس والتکه، مزامیر، سخنرانی ۲۶

بروس والتکه و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

من دکتر بروس والتکه هستم در حال تدریس در مورد کتاب مزامیر. این جلسه شماره ۲۶، ژانر مزامیر حکمت است. ما را برای ویرایش مزامیر آماده کنید.

می‌خواهم به ژانر دیگری از مزامیر، یعنی مزامیر حکمت، نگاهی بیندازم. ما قبلاً به دو مزامیر حکمت پرداخته‌ایم. وقتی در مورد فن خطابه بحث کردیم و من در مورد اهمیت ترجیع‌بند صحبت کردم، به مزامیر حکمت ۴۹ نگاهی انداختیم.

وقتی به آیین عبادی و نقش آن و نمادگرایی نگاه کردم، متوجه شدم که آیین عبادی راهی است که خداوند از طریق آن با عبادت‌کنندگان خود ارتباط برقرار می‌کند. به مزمور ۷۳ نگاه کردم، زمانی که مزمورنویس وارد معبد خداوند شد و آنچه را که در آنجا با تخیل می‌دید. اگر به طور کلی به مطالب حکمت‌آمیز نگاه کنیم، مزمور ۱۹ را به عنوان مزمور مورد توجه قرار خواهم داد.

اما قبل از هر چیز، چند مقدمه. اول از همه، منظور ما از حکمت چیست؟ کلمه عبری «حُکمه» است. این کلمه به معنای ماهر بودن است.

این کلمه برای انواع مهارت‌ها استفاده می‌شود. به نظر من، این کلمه «حُکمه» که معمولاً به آن حکمت ترجمه می‌شود، به معنای فهم استادانه، مهارت و تخصص است. وقتی کتاب امثال را تدریس می‌کردم، این کلمه را گسترش دادیم و به مهارت‌های فنی و هنری اشاره دارد، مانند بصلئیل و اهولیاب که خیمه را ساختند، یا مانند هیرام که معبد را ساخت.

از هنرهای جادویی و مهارت جادوگران مصری استفاده شده است. از آن برای حکومت استفاده شده است علاوه بر این، تثنیه ۱ را دارید، جایی که موسی قرار بود مردانی خردمند و عادل را منصوب کند که بر ملت حکومت کنند.

، برای دیپلماسی استفاده می‌شود. برای جنگ استفاده می‌شود. در ادبیات حکمت، یعنی در ایوب، امثال جامعه و مزامیر منتخب، مثلاً در باب ۴۹، و در پیشگویی‌ها، حکمت به مهارت زندگی در راه حیات جاودان اشاره دارد.

، این مستلزم مهارت‌های اجتماعی است، یعنی عشق به خدا و عشق به همسایه. اما این زندگی در مسیر است استعاره اصلی و معمول خرد، راه زندگی ابدی است. از آنجایی که خرد یک اصطلاح خنثی است، می‌تواند برای شر نیز استفاده شود.

حتی مار هم زیرک است. یکی از کلمات برای خرد، آروم، حیل‌گر یا زیرک است. باید به عنوان یک اصطلاح مرتبط با پارسایی برای محافظت از آن استفاده شود.

و بنابراین، وقتی از خرد صحبت می‌شود، منظورشان پارسایی نیز هست، و این اصطلاحات به جای یکدیگر استفاده می‌شوند. بنابراین، من یک اصطلاح مرتبط را به معاون رئیس جمهور تشبیه می‌کنم که دو مقام متفاوت دارد. او هم رئیس سنا است و هم در صورت لزوم باید از طرف رئیس جمهور نیز کاندید شود.

اینها وظایف بسیار متفاوتی هستند. اما اگر شما یکی از آنها باشید، اگر رئیس سنا باشید، معاون رئیس جمهور نیز خواهید بود که جایگزین رئیس جمهور می شود. بنابراین، اگر خرد داشته باشید، درستکاری هم خواهید داشت.

اگر پارسایی داشته باشی، حکمت هم داری. بنابراین، این دو اصطلاح با هم می آیند. با پارسایی همبسته است.

شکل ادبیات حکمت آمیز، نصیحت و آموزش است. این می تواند مثبت باشد و می تواند منفی، به عنوان هشدار در هنگام مواجهه با آزمایش. نصیحت های مثبت می توانند مانند توکل به خداوند، ترس از خداوند، انجام کار نیک، اجتناب از گناه، اعتراف به گناه در زمان مناسب یا مراقبت از زبان باشند.

این همه آموزش است. این نصیحت است. این تعلیم است.

همراه for بنابراین، کاملاً معمولاً، یک وعده زیبا نیز به این هشدارها اضافه می شود، که گاهی اوقات با می شود. از جنبه منفی، می تواند یک هشدار منفی در ارتباط با تئودیه نیز باشد. به عبارت دیگر، وقتی با پیروزی روبرو هستید، به نظر می رسد که شر غالب و پیروز می شود.

این یک هشدار منفی است که شیفته ی دارایی های مادی نشوید، دارایی هایی که شما را به زندگی خارج از مسیر حیات ابدی وسوسه می کنند. اینها دغدغه های ایوب و جامعه هستند. بنابراین، این جمله مخالف ناراضی شدن از بدبختی، تحریک شدن توسط ثروتمندان بی خدا، شگفت زده شدن از ثروت یا اعتماد کردن به آنهاست.

این را به وضوح در مزمور ۷۳ و مزمور ۴۹ به عنوان نوعی حکمت دیدیم. در مزمور ۴۹، وقتی رفاه شیرین را می بینی، مضطرب و نگران نشو. این هشدار است برای اینکه به سراغ آن نروی.

و در اینجا این جمله تکرار می شود که آنها به سوی مرگ ابدی می روند. ابدی است. آنها به سوی مرگ می روند، اما این مرگی ابدی است، در مقایسه با صالحانی که صبح بر آنها حکومت خواهند کرد.

ما آن را در مزمور ۷۳ دیدیم، زمانی که او به رفاه شیرین حسادت می کرد. سپس به معبد خداوند رفت و به او آموزش داده شد. ما در آن زمان گفتیم که آنچه او باید از آن مزمور یاد می گرفت این بود که نباید خدا را با آموزش داده شد. با مشکل خود تعریف کند.

اما چیزی که من به آن اشاره نکردم این بود که او قرار بود مشکل خود را با خدا تعریف کند. بنابراین، در ۱۴، آیه اول، وسوسه او این است که خدا را با مشکل خود تعریف کند. و او نمی تواند با این موضوع کنار بیاید. زیرا رفاه شیرین و رنج خودش را می بیند.

او نمی توانست این را با اعتراف به نیکویی خدا وفق دهد. بنابراین، مشکل او این بود که خدا را به عنوان موجودی که نیکو نیست تعریف می کرد، زیرا او با مشکل خود شروع کرده بود. اما وقتی به معبد خداوند رفت، مشکل خود را با خدا تعریف کرد.

آنجا او پیروزی خدا را دید. او قدوسیت خدا را دید و دید که خدا شیرین را نابود خواهد کرد. بنابراین، او اکنون مشکل را توسط خدا تعریف کرد.

این یکی از درس هایی است که فکر می کنم می توانیم از مزمور ۷۳ بگیریم. بنابراین، من اینجا هم می گویم، به همین دلیل است که مزامیر تورات و همچنین مزامیر حکمت را کنار هم قرار می دهم، زیرا مزامیر تورات به

طور غیرمستقیم ما را به حفظ تورات و پیروی از دستورالعمل‌ها توصیه می‌کنند. بنابراین، مزمور ۱ یک مزمور تورات است، اما در مورد پادشاه‌های حفظ تورات صحبت می‌کند.

این پاداشی است مانند درختی با برگ‌های حیات جاودان که میوه‌اش را در فصل خود، یعنی مزمور اول، به بار می‌آورد. بنابراین، من تورات را که دستورالعمل‌های پرسش و پاسخ است، در اینجا گردآوری می‌کنم. بنابراین، در مزمور ممکن است به شریعت موسی یا سخنان حکیمان اشاره شود.

منظورم از جنبه‌ی منفی این است که می‌تواند هشدار می‌باشد برای اینکه به خاطر بدکاران نگران نشوید یا به بدکاران حسادت نورزید و غیره. از اینکه چطور شروع می‌شوند صرف نظر می‌کنم چون واقعاً به روش‌های مختلفی شروع می‌شوند. گانکل سعی می‌کند آن را بر اساس شروع و غیره طبقه‌بندی کند، اما من آن را کاملاً رضایت‌بخش نمی‌دانم.

بنابراین، از آن صرف نظر می‌کنم. در صفحه ۳۲۶، مزامیر مربوط به حکمت و مزامیر تورات را به ترتیب مزامیر ۱:۱۹ و ۱:۱۹ طبقه‌بندی می‌کنم. مزامیر کاملاً پندآمیز، مزمور ۷۸ است. و در اینجا، این آموزه از طریق روایت تاریخ اسرائیل ارائه می‌شود.

مزمور ۱۱۲ یک نصیحت مثبت است. بنابراین، ۱۲۷ و ۱۳۳ است. و نصیحت منفی چیزی است که قبلاً در مزمور دیدیم، خب، من در مورد مزمور ۳۷ بحث نکردم، اما آن هم همینطور است، ۴۹ و ۷۳. بنابراین حالا می‌خواهم به یک مزمور از تورات نگاهی بیندازم.

در واقع در ستایش تورات است، اما از منظر حکیمانه به آن می‌اندیشد و تشویقی برای حفظ تورات است. اول از همه، بگذارید ببینم، ببینیم که این مزمور چگونه در کل مزمور عمل می‌کند. مشخص است که مزامیر ۲ و مقدمه‌ای بر کتاب هستند، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷. آن مزامیر عمدتاً مرثیه‌های داوود هستند ۱.

و سپس مزمور ستایش را در مورد جایگاه والای انسان که همه چیز را زیر پای خود خواهد گذاشت در مزمور ۸ دریافت می‌کنید. سپس مزمورهای ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳ و پنج مزمور دیگر را دریافت می‌کنید. و سپس مزمور ۱۴ را دریافت می‌کنید که انسان و فساد و تباهی او را توصیف می‌کند. این مزمور به بدترین شکل ممکن به بشر نگاه می‌کند.

این کل مجموعه است. بنابراین، شما یک مقدمه دارید، ۳ تا ۱۴ را دارید به همراه دو مزمور، مثلاً ۸ بعد از ۵ و ۱۴ بعد از ۵. و حالا ۱۵ تا ۲۴ را دارید که به صورت کیاستیک ساختار یافته‌اند. بنابراین، ۱۵ یک مزمور ورودی برای ورود به معبد است، که ممکن است به تپه خداوند صعود کند.

ما این را در مزمور ۲۴ می‌خوانیم. ما می‌خوانیم، چه کسی می‌تواند به تپه خداوند صعود کند. مزمور ۱۶ که به آن نگاه کردیم، اساساً سرودی از اعتماد است و با مزمور ۲۳ جفت شده است.

این مزمور قبل از ۲۴ است، که همان مزمور معروف چوپان است، که سرودی از اعتماد است. ببینید. مزمور ۱۷ دعایی برای کمک است و با مزمور ۲۲ که دعایی برای کمک به رهایی از مرگ است، مطابقت دارد. مزمور ۱۸ مزمور سلطنتی است پس از اینکه او تمام دشمنانش را شکست داد.

این یک مزمور سلطنتی است. مزامیر ۲۰ و ۲۱ یک زوج سلطنتی هستند. مزامیر ۲۰ برای رفتن پادشاه به جنگ و دعایی برای پادشاه است.

و ۲۱ بازگشت از نبرد است. جایی که سنگ به زمین می‌خورد، مزمور ۱۹ است. این نقطه عطف است.

مزمور ۱۹ یک مزمور تورات است. این مزمور به گونه‌ای ویرایش شده است که دوباره، همانطور که مزمور مزمور تورات است و مزمور را در این نقطه محوری معرفی می‌کند، در میانه‌ی آن نیز مزموری داریم که ۱، تورات را نصیحت و ستایش می‌کند. خب، با این پیش‌زمینه، بیایید نگاهی به مزمور بیندازیم و با ترجمه شروع کنیم.

این مزمور داوود است. آسمان‌ها جلال خدا را بیان می‌کنند. من به طور خاص کلمه آسمان را دوست ندارم، این کلمه به معنای فلک است.

در عهد عتیق، آنها آنچه را که ما آسمان می‌نامیم به عنوان یک گنبد می‌دیدند. منظور جرم از چیزی محکم، یک فلک، یک گنبد، همین بود. آنها آن را به صورت کریستالی شفاف با آب بالای آن تصور می‌کردند.

آسمان بالا، کارِ دستِ او را اعلام می‌کند. روز به روز سخن می‌گوید و شب به شب دانش آشکار می‌کند. سخن گفتنِ واقعی وجود ندارد.

هیچ کلمه‌ی مشخصی وجود ندارد و «چه کسی»، یعنی آسمان‌ها، این باید «کروشه» باشد، این باید دور صدای چه کسی باشد. این «کروشه» باید دور آسمان‌ها باشد. یعنی صدای چه کسی به آسمان‌ها برمی‌گردد.

پس، صدایشان شنیده نمی‌شود. نه در دسی‌بل، نه در دسی‌بل. با این وجود، صدایشان، هرچند خاموش، در سراسر زمین و سخنانشان تا انتهای جهان می‌رود.

در آنها، خیمه‌ای برای خورشید فرستاده است که مانند دامادی که از حجله خود بیرون می‌آید، بیرون می‌آید و مانند مردی نیرومند با شادی در مسیر خود می‌دود. طلوع آن از انتهای آسمان‌ها و گردش آن تا انتهای آنهاست. و هیچ چیز از گرمای آن پنهان نیست.

اکنون او شریعت را ستایش می‌کند. شریعت خداوند کامل است و جان را زنده می‌کند. شهادت خداوند قابل اعتماد است و ساده‌لوح را حکیم می‌سازد.

فرائض خداوند راست است و دل را شاد می‌کند. احکام خداوند پاک است و چشم را روشن می‌سازد. ترس خداوند پاک است و تا ابد پایدار.

از طلا مرغوب‌ترند، حتی طلای ناب، و شیرین‌تر از عسل و قطرات شانه عسل. به علاوه، بنده تو از آنها متنبه می‌شود و در حفظ آنها پاداش بزرگی است.

چه کسی می‌تواند خطاهای او را تشخیص دهد؟ مرا از خطاهای پنهان مبرا اعلام کن. بندهات را نیز از مردم گستاخ یا متکبر دور نگه دار. نگذار بر من تسلط یابند.

آنگاه من بی‌عیب و مبرا از گناه بزرگ خواهم بود. ای خداوند، ای صخره من و نجات‌دهنده من، سخنان دهانم و تفکر دلم در نظر تو پذیرفته شود. «فقط چند نکته اینجا لازم است وقتی در آیه هشتم می‌گوید وقتی می‌گوید، احکام خداوند راست است. کلمه عبری «یاشار» است و به این معنی است که آنها کاملاً درست هستند. آنها بی‌عیب و نقص هستند. می‌توان از آن در محور عمودی استفاده کرد. کاملاً صاف است. هیچ پیچ و خمی وجود ندارد. و در محور افقی، هیچ برآمدگی وجود ندارد. کامل است. صاف است. مستقیم است. قائم است.

منظور از درست همین است. ترس از خداوند، متوجه هستید که در این مزبور اصطلاحات حکمت آمیزی وجود دارد، زیرا فکر می‌کنم از آن استفاده می‌کند که به یک دسته حکمت نیز تعلق دارد. اینکه ترس از خداوند معادل است، همانطور که در آیه هفتم می‌بینید، معادل است با شریعت خداوند، شهادت خداوند، فرامین خداوند، احکام خداوند.

در آیه ۹ب، قوانین خداوند، و شما ترس از خداوند را دارید. ترس از خداوند همیشه مستلزم این وحی عینی از اراده اخلاقی مقدس خداوند است. ترس از خداوند به این معنی است که شما تسلیم آن وحی می‌شوید زیرا از خدایی می‌ترسید که زندگی و مرگ در دستان اوست.

آن مطابق شریعت او بودن، و ما می‌دانیم که این امر از طریق مسیح امروز و از طریق روح محقق می‌شود، مطابق آن شدن، حیات جاودان است. رد کردن آن، مرگ جاودان است. این ترس خداوند است.

بنابراین ترس از خداوند، این وحی عینی مانند آموزه‌ها، اصول و عقاید تورات موسی و اطاعت از آن است زیرا شما معتقدید که خدا منظورش همان چیزی است که می‌گوید. و او می‌گوید، خب، منظورش همان چیزی است که می‌گوید و منظورش همان چیزی است که می‌گوید. این مسئله‌ی مرگ و زندگی است و شما خدا را در هیبت خود ننگه می‌دارید.

من ترس از خداوند را اینگونه می‌فهمم. یکی از ترجمه‌های منحصر به فرد در اینجا، که فکر می‌کنم ممکن است برای من منحصر به فرد باشد، روشی است که من ترجمه کرده‌ام، بندهات را نیز از گستاخان باز دار. معمولاً این به معنای گناهان گستاخانه است.

است. بنابراین، من باید از آن ترجمه دفاع کنم. یعنی، او می‌گوید، بنده خود را از مردان *zadim* کلمه عبری گستاخ دور ننگه دار.

من می‌گویم که به طور سنتی به عنوان گناهان گستاخانه ترجمه می‌شود. فکر می‌کنم دلیلش این است که او در آیه ۱۲ در مورد بی‌گناه اعلام کردن من از خطاهای پنهانی که از آنها بی‌اطلاع هستم صحبت می‌کند. نقطه مقابل آن، خطاهایی است که من از آنها آگاه هستم و عمداً آنها را پنهان می‌کنم.

فکر می‌کنم همین باعث شد که در مقابل گناهان پنهان، گناهان متکبرانه ترجمه شوند. کلمه‌ای که می‌گویم است. این کلمه ۱۳ بار و همیشه به صورت جمع آمده است، به جز امثال *zadim*، ریشه کلمه اگر بخواهیم از نظر دستوری صحبت کنیم، این صفت اسمی مذکر، یعنی به عنوان صفتی که به ۲۴:۲۱ به *insolent* عنوان اسم استفاده می‌شود، مانند.

در جای دیگر، این عبارت در مورد انواع مختلفی از افراد گستاخ به کار رفته است. نحوه‌ی استفاده از آن به این صورت است: کسانی که خدا را به چالش می‌کشند، ملاکی ۳:۱۵، کسانی که به مزبورنویس ۸۶:۱۵ حمله می‌کنند، پیشگویی ارمیا ۴۳:۲ را رد می‌کنند، پرهیزگاران ۱۱۹:۵۱ را بی‌محابا مسخره می‌کنند، دروغ می‌گویند چاه می‌کنند ۱۱۹:۸۵. مزبورنویس دعا می‌کند که خدا آنها را شرم‌زده کند ۱۱۹:۷۸ و نگذارد که ۱۱۹:۶۹ به او ظلم کنند ۱۱۹:۲۲. گفته می‌شود که من هستم ۱۱۹:۲۱ آنها را سرزنش می‌کند و باعث می‌شود که تکبر آنها متوقف شود.

آن را به عنوان شخص مغرور و متکبر ترجمه می‌کند NIV اشعیا ۱۳:۱۱، تأیید مرقس ۴ و امثال ۲۱. ترجمه نام او ماکا است.

را به صورت مفرد به معنای مغرور ترجمه zade کلمه NIV او با خشم و گستاخی رفتار می کند. در اینجا فکر می کنم نه تنها می توان، بلکه باید نتیجه گرفت که ، zadim می کند. با توجه به این ۱۲ مورد دیگر از به افرادی اشاره دارد که به دلیل تصور اغراق آمیز و مغرورانه خود از خودبزرگ بینی و بی کفایتی zadim. خود، هم «من خردمند هستم» و هم «حقیقت آشکار» را نادیده می گیرند.

به همین دلیل است که می گویم، من به واژگان تکیه نمی کنم. من به مطابقت آنها تکیه می کنم. من فقط تمام کاربردها را بررسی کردم.

در تمام موارد استفاده، به افراد مغرور، متکبر و گستاخی اشاره دارد که خدا یا خردمندان یا حقیقت را نادیده می گیرند. بنابراین، احساس می کنم که بر اساس شواهد محکمی می گویم که او از خدا خواسته است که او را از مردان گستاخ دور نگه دارد. به عبارت دیگر، این شبیه دعای پروردگار است که ما را به سوی وسوسه هدایت کن.

و چیزی که او می گوید این است که من نمی توانم از پشش بریایم. نمی توانم وارد جمع آنها شوم. خدا یا مرا از کسانی که می خواهند مرا از نظر معنوی نابود کنند، دور نگه دار.

این یک دعای بسیار فروتنانه از جانب اوست. بسیار خوب. پس ترجمه اش این است.

حالا با در دست داشتن ترجمه، به ساختار مزمور می پردازیم. یک متن بالانویس داریم، مزمور داوود. سپس یک بند داریم، آسمان ها دانش خدا را نشان می دهند، که به او جلال می دهد.

اما آسمان ها، آیه دوم، شب به شب دانش و غیره را آشکار می کنند. بنابراین، در واقع به علم مطلق خداوند اشاره دارد که در خلقت آشکار شده است. سپس او تورات را ستایش می کند که فضیلت اخلاقی خداوند را نشان می دهد.

بنابراین، او شریعت خداوند و برتری آن را ستایش می کند. شریعت، انسان را در برابر زندگی زنده می کند خردمند می سازد، قلب را شاد می کند، چشم ها را روشن می کند و غیره. سپس او برای حفظ تورات دعا خواهد کرد.

او دعایی دوگانه خواهد داشت، گناهان پنهان و حفظ آن از مردان گستاخ. وجه تمایز بین تورات و دادخواست این است که او در آیه ۱۱ می گوید، علاوه بر این، بنده تو به وسیله آنها هشدار داده می شود. این منجر به دادخواستی خواهد شد که از طریق شریعت به او هشدار داده شده است.

بنابراین، این منجر به درخواست بخشش و محافظت او می شود. و وقتی می گوید، در حفظ آنها پاداش بزرگی وجود دارد. او به آیات ۷ تا ۱۰ نگاه می کند، جایی که پاداش های حفظ تورات را فهرست کرده است.

بنابراین واقعاً او [خدا] دارد، و با رعایت آنها پاداش بزرگی نصیبش می شود. سپس به وسیله آنها بنده شما هشدار داده می شود و این منجر به دادخواست می شود. در زبان ژانوس غیرمعمول نیست که مجموعه آیات به آنچه پس از آن آمده است اشاره داشته باشد A به آنچه قبلاً آمده و مجموعه آیات B.

این در آیات جنوسی کاملاً رایج است، همانطور که در اینجا اتفاق می افتد. سوالی که در اینجا باید پرسیده شود این است که ارتباط این مزامیر چیست؟ به عبارت دیگر، در فن بلاغت، شما می پرسید، منطق آن چیست؟ چرا ما این تغییر اساسی را از ستایش خلقت به ستایش تورات داریم؟ چگونه این رابطه را درک

می‌کنیم؟ در تفاسیری که خوانده‌ام، تا حدودی مفید یافتیم که آنها به حرکت از یک بند به بند دیگر اشاره می‌کنند. بنابراین، مایکل فیشبین به حرکت گویندگان اشاره می‌کند.

به طوری که در بند اول، آسمان‌ها سخن می‌گویند. در بند دوم، آیات هفت تا ده، خداوند از طریق شریعت سخن می‌گوید. و سپس در بخش درخواست، در پایان، مزمورنویس سخن می‌گوید.

فکر می‌کنم این مفید است. منطق درخواست را به طور خاص توضیح نمی‌دهد. صرفاً این است که سه بلندگوی مختلف وجود دارد، اما این کمک خاصی به من نمی‌کند.

نظر خوبی است. فکر می‌کنم درست باشد. در مورد ماینهولد، او به تغییر موضوع با اشاره به کلمه اشاره می‌کند.

کلماتی درباره خدا وجود دارد. کلامی از جانب خدا و کلامی خطاب به خدا. من این را مفید می‌دانم که این کلامی درباره خدا و خلقت است.

این کلامی از جانب خدا و تورات است. اما از طرف دیگر، نکته‌ای که اینجا مطرح می‌شود این است که خلقت نیز کلامی از جانب خداست. به هر حال، او این تمایز را شایسته‌ی اظهار نظر می‌داند.

سپس کلام خدا را دارید. به نظرم کریگ برویلز در تفسیرش مفید بود که به انقباض حرکت اشاره می‌کند. یعنی با آسمان‌ها، وسعت آسمان‌ها شروع می‌شود، سپس به طور محدودتری به قانون می‌رسد و سپس حتی محدودتر به پرستشگر.

بنابراین، او یک حرکت انقباضی را می‌بیند. او همچنین یک حرکت انقباضی را در نام‌های خدا از ال، خالق همه چیز، تا من هستم یا خداوند، که خدای عهد و پیمان اسرائیل است، می‌بیند. سپس داوود او را، صخره من و نجات‌دهنده من، خدای نجات‌دهنده خود می‌نامد.

و باز هم، من این را مفید می‌دانم. با این حال، با وجود این مشاهدات جالب از حرکاتی که بین بندها اتفاق می‌افتد، هنوز برایم مشخص نیست که منطق مزمور چیست. فکر می‌کنم می‌توان گفت که آیات اول و دوم با ستایش خدا، ستایش خدا برای وحی و خلقتش و ستایش خدا در شریعتش متحد شده‌اند.

به نظرم این حرف ارزشش را دارد. بعد از ایمانوئل کانت نقل قولی می‌کنم که کانت از یک وحی طبیعی شگفت زده می‌شود. او وحی طبیعی را به دو قسمت تقسیم می‌کند که او را شگفت زده می‌کند.

یکی اینکه او از خلقت اطرافش شگفت زده می‌شود. او در وحی طبیعی از وجدان درونش شگفت زده می‌شود. بنابراین، من می‌گویم که ایمانوئل کانت وجدان را نیز در وحی عمومی گنجانده است و هم شاهد آسمان‌ها و هم وجدانش او را سرشار از حیرت کرده است.

او می‌گوید، دو چیز ذهن را با تحسین و شگفتی همواره تازه و فزاینده‌ای پر می‌کند. هرچه بیشتر و پیوسته‌تر در مورد آنها تأمل کنیم، آسمان پرستاره بالای سرم و قانون اخلاقی درونم. من هیچ کدام از آنها را جستجو یا حدس نمی‌زنم، گویی که آنها ابهامات یا زیاده‌روی‌های پوشیده‌ای فراتر از افق دید من هستند.

من آنها را پیش روی خود می‌بینم و بی‌واسطه آنها را با آگاهی وجودم پیوند می‌دهم. اینکه او در نقد عقل عملی خود، نتوانسته از این دو وحی بگریزد. اما او صحبت نمی‌کند، بلکه از وجدان صحبت می‌کند، به جای اینکه از شریعت، آنطور که در مزامیر آمده، صحبت کند.

حدس می‌زنم شاید به دلیل کار خودم در ادبیات حکمت، رابطه‌ای بین خلقت و قانون می‌بینم. یعنی همانطور که گفتم، در دوره مزامیر فکر می‌کنم که شما چیزی را با قطعیت نمی‌دانید تا زمانی که چیزی را به طور کامل بدانید، یا کاملاً بدانید تا زمانی که چیزی را به طور جامع بدانید. بنابراین، برای مثال، من از این مثال استفاده می‌کنم.

ما قبلاً فکر می‌کردیم سدسازی روی آب‌ها خوب است، اما حالا می‌دانیم که می‌تواند بد باشد چون دانش کافی در مورد بوم‌شناسی نداریم. اما حالا که نتایج سدسازی روی آب‌ها و اینکه چطور می‌تواند به بوم‌شناسی آسیب برساند را دیده‌ایم، چیزی که فکر می‌کردیم خوب است، بد از آب درآمد. نکته این است که ما دانش جامعی نداشتیم.

یا مانند آتش‌سوزی جنگل، ما قبلاً فکر می‌کردیم آتش‌سوزی جنگل همیشه بد است. ما می‌خواستیم تمام آتش‌سوزی‌های جنگل را متوقف کنیم. اکنون می‌دانیم که آنها برای حفظ حیات مداوم جنگل کاملاً ضروری هستند.

خب، چیزی که فکر می‌کردیم بد است، حالا خوب شده است. آیا من آن تصویر از وست‌مینستر را با شما به اشتراک گذاشتم؟ فکر نمی‌کنم در این کلاس این کار را کرده باشید. بله، من در دوره امثال این کار را کردم. اما فکر می‌کنم ارزشش را دارد که دوباره اینجا به اشتراک بگذارم، چون منطق مزبور همین است.

بنابراین، مثال مورد علاقه من برای این موضوع که بدون دانش جامع، شما دانش مطلق ندارید، تجربه من در مدرسه علمیه وست‌مینستر بود. در وست‌مینستر، بهترین ساختمان در محوطه دانشگاه، کتابخانه است. این یک کتابخانه فوق‌العاده است و مشرف به دره ساخته شده است.

بهترین مکان و بهترین امکانات را دارد. تمام دفاتر اعضای هیئت علمی در اطراف هسته اصلی کتابخانه ساخته شده‌اند. این یک کتابخانه عالی برای تحقیق است.

این مایه افتخار دانشگاه است. خب، وقتی بین سال‌های ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۱ آنجا تدریس می‌کردم، زمانی بود که دانشجویان در حال تغییر شغل بودند. قبلاً، بیشتر دانشجویان ما مستقیماً از دانشگاه فارغ‌التحصیل می‌شدند، اما حالا دانشجویان مسن‌تری داشتیم که از قبل شغلی داشتند.

آنها شغل خود را معنادار نمی‌دانستند. بنابراین، آنها شغل خود را تغییر می‌دادند و به خدمت مذهبی روی می‌آوردند. ما یک دانشجوی زمین‌شناس داشتیم که برای ناسا در هانتسویل، آلاباما کار می‌کرد.

تخصص او اندازه‌گیری گاز رادون بود. وقتی از هانتسویل به فیلادلفیا نقل مکان کردند، همسرش به عنوان پرستار در بیمارستان محلی ابینگدون مشغول به کار شد. آموزش او به عنوان زمین‌شناس به او نشان داد که آن منطقه ممکن است مملو از گاز رادون باشد.

بنابراین، او یک روز صبح دستگاه اندازه‌گیری گاز رادون خود را به کتابخانه آورد، با این هدف که بعدازظهر همان روز آن را در بیمارستان نصب کند. اما از آنجایی که او از قبل آنجا بود، تصمیم گرفت گاز رادون را در زیرزمین یک کتابخانه اندازه‌گیری کند. برای درک اندازه‌گیری او، باید کمی در مورد مقدار گاز رادون در محیط‌های مختلف بدانید.

بنابراین معمولاً جو چهار پیکوکوری دارد. این یک هزارم یک پرستار بچه است، هزاران هزار. چهار پیکوکوری مختلف در جو وجود دارد، چهار پیکوکوری گاز رادون.

اگر روزی یک پاکت سیگار بکشید، یعنی پشت سر هم سیگار می کشید، در این صورت ۲۰۰ پیکوکوری گاز رادون استنشاق خواهید کرد. اگر در معدن اورانیوم کار کنید، ۴۰۰ پیکوکوری استنشاق می کنید، صد برابر بیشتر از مقداری که در یک فضای معمولی استنشاق می کنید. ۴۰۰ پیکوکوری دریافت می کنید.

من می دانم که معدنچیان اورانیوم باید هر سه سال یک بار مرخصی بگیرند تا بدن بتواند سم زدایی کند و از شر تمام گازهای سمی خلاص شود. خب، او این اندازه گیری را در یک کتابخانه انجام داد و ۴۰۰۰ پیکوکوری اندازه گیری شد. بنابراین، صد برابر شد، این چقدر است؟ صد برابر بیشتر از یک معدن اورانیوم.

اگر دقیق بود، این یکی از بالاترین غلظت های گاز رادون در سیاره زمین بود. اینجا کتابخانه ما بود. او نمی توانست باور کند.

بنابراین، او با ناسا در هانتسویل تماس گرفت و اندازه گیری های خود را به آنها گفت و آنها عالی ترین اندازه گیری را که در آن گاز اندازه گیری می شود، هر چه که آن را بنامند، آوردند. اما به هر حال، آنها آن را اندازه گیری کردند و اندازه گیری های او را تأیید کردند. 4000 پیکوکوری بود.

من تا روز بعد که به دفترم رفتم، نمی دانستم که این اتفاق دارد می افتد. بنابراین، روی درها و پنجره ها نوار چسب سیاه و زرد زده بودند، «دور شو»، «خطر»، «کشنده». «و اینجا دفتر من بود و هزار برابر، صد برابر بیشتر از یک معدن اورانیوم بود.

و بنابراین نکته ای که من مطرح می کنم این است که سازندگان، خب، سازندگان، کسانی که کتابخانه را ساختند فکر می کردند بهترین نقطه را انتخاب کرده اند، اما چون دانش جامعی نداشتند، تقریباً بدترین نقطه روی زمین را انتخاب کردند. بنابراین، بدون دانش جامع، هرگز نمی توانید دانش کاملاً مطمئنی داشته باشید. البته این سوال پیش می آید که آنها در وست مینستر هنگام مواجهه با این وضعیت چه کردند و چه کردند خب، زمین شناسان حدس زدند که شکافی ۴۰ مایلی مستقیماً در اعماق زمین، درست زیر کتابخانه وجود دارد.

و گاز از طریق این شکاف به داخل کتابخانه ما منتشر می شد. یا اینکه سنگ ها عمودی بودند و مانند صفحات یک کتاب از هم می پاشیدند و این گاز رادون را منتشر می کردند. این چیزی بود که من در روزنامه خواندم، در حالی که زمین شناسان سعی داشتند وضعیت را توضیح دهند.

خب، روشی که آنها مشکل را حل کردند این بود که لوله هایی را در گوشه کتابخانه قرار دادند. سپس یک دودکش آنفولانزا در امتداد دیوار زیرزمین نصب کردند و بعد یک دودکش آنفولانزا از پشت آسانسور بالا رفت. و بعد یک پنکه هوا، یک فن هواکش در بالای آن قرار دادند تا هوا را خارج کند.

و بنابراین، آنها مشکل را حل کردند. چیزی که فکر می کردند قرار است به یک مشکل بزرگ تبدیل شود، در واقع مشکل را با ۱۵۰۰ دلار حل کردند که مایه آسودگی خاطر حوزه علمیه شد. و بنابراین، تمام آن هوای مسموم را به هوا پمپاژ کردند.

آره. خب، منظورم اینه که به هر حال، بدون اینکه توی یه کتابخونه متمرکز بشه، میرفت اونجا. فکر کنم یکی از منابع چهار تا پیکوکوری هست که معمولاً توی هوا هستن.

خب، اما تمرکز مهم نیست. بله. در هر صورت، من این نوع ارتباط را می بینم که چون خدا دانش جامعی دارد، آسمان ها جلال او را اعلام می کنند.

شما می‌توانید دانش جامع او را در خورشیدی که بر کل زمین می‌تابید، ببینید زیرا او کل زمین را می‌بیند. بنابراین، او دانش مطلق دارد و بنابراین قانون او به نفع ماست زیرا او آن را به صورت جامع می‌بیند. بنابراین، مگر اینکه چیزها را به صورت جامع ببینید، هرگز نمی‌توانید آنها را واقعاً واضح یا مطلق ببینید.

و این منطق ادبیات حکمت است. می‌توانید این نوع منطق را در شعر بزرگ حکمت ایوب ببینید. در ایوب می‌توانید ببینید که این شیوه‌ی تفکر حکیم است، ۲۸.

می‌توانید ببینید که چرا می‌گویم کل این دستورالعمل بخشی از ادبیات حکمت است. ایوب ۲۸، ما این شعر را از ایوب یا نویسنده‌ی ایوب داریم که در آن او حکمت و غیرقابل دسترس بودن آن را جدا از وحی ستایش می‌کند. بنابراین، او در ایوب ۲۸:۱۲ می‌گوید، اما حکمت را کجا می‌توان یافت؟ فهم کجا ساکن است؟ هیچ انسانی ارزش آن را درک نمی‌کند.

در سرزمین زندگان یافت نمی‌شود. ژرفا می‌گوید که در من نیست. دریا می‌گوید که نزد من نیست.

آن را نمی‌توان با بهترین طلا خرید و بهای آن را با نقره سنجید. آن را نمی‌توان با طلای اوفیر، با عقیق گرانها یا لاجورد خرید. نه طلا و نه بلور با آن قابل مقایسه نیستند.

و نه می‌توان آن را با جواهرات طلا به دست آورد. مرجان و یشم ارزش ذکر شدن ندارند. بهای حکمت از یاقوت هم گران‌تر است.

سنگ زبرجد کوش با آن قابل مقایسه نیست. آن را نمی‌توان با طلای ناب خرید. پس حکمت از کجا می‌آید؟ فهم در کجا ساکن است؟ از چشم هر موجود زنده‌ای پنهان است، حتی از پرندگان آسمان که می‌توانند بسیار دورتر از انسان‌های روی زمین ببینند، پنهان است.

نابودی و مرگ می‌گویند، فقط شایعه‌ای از آن به گوش ما رسیده است. حال توجه داشته باشید، خدا راه رسیدن به آن را می‌داند. تنها او می‌داند که آن کجا ساکن است، زیرا او به اقصی نقاط زمین نظر دارد.

او همه چیز را در زیر آسمان می‌بیند. به عبارت دیگر، او دانش جامعی دارد. هنگامی که نیروی باد را برقرار کرد و آب‌ها را اندازه گرفت، هنگامی که برای باران فرمائی و برای خورشید و طوفان مسیری تعیین کرد، آنگاه به خرد نگریست، آن را ارزیابی کرد، آن را تأیید نمود و آزمود.

و او به نسل بشر گفت، ترس از خداوند، همان خرد است و دوری از شر، فهم. بنابراین فقط خدا خرد واقعی دارد زیرا فقط خدا همه چیز را می‌بیند. بنابراین چون او دانش جامع دارد، می‌تواند مطلقاً صحبت کند و بگوید، ترس از خداوند، وحی خدا و تسلیم شدن در برابر آن، همان مهارت زندگی در راه حیات جاودان است.

باز هم، شما همان حقیقت را دارید که توسط آگور در فصل 30 امثال نشان داده شده است. اگر مایلید با من در آنجا صحبت کنید، و او با همین موضوع دست و پنجه نرم می‌کند. من طرح کلی این را در یادداشت‌های شما در صفحه 330 در فصل 30، آیات یک تا شش دارم.

این معرفت‌شناسی آگور است، منبع دانش او از اینکه چگونه حقیقت را دارید؟ چگونه دانش دارید؟ او پنج اعتراف می‌کند. او از فصل ۳۰ شروع می‌کند، اینها گفته‌های آگور، پسر جاکا، است. او هم به عنوان یک پیامبر و هم به عنوان یک حکیم صحبت می‌کند.

این یک کلام الهامی است. کلام الهامی این مرد به پسرش آموزش داده می‌شود. او با اعتراف، و من آن را اینجا قرار می‌دهم، به جهل خود شروع می‌کند.

این یک خلاصه است. با این جمله شروع می‌شود که او می‌گوید، من خسته‌ام، خدایا، اما می‌توانم پیروز شوم. من اینجا وقت ندارم که از ترجمه دفاع کنم.

من در تفسیر خود بر کتاب امثال، باب‌های ۱۵ تا ۳۰، از آن دفاع می‌کنم. می‌توانید دفاع این ترجمه را ببینید. من خدای خسته‌ای هستم، اما می‌توانم پیروز شوم.

بی‌شک من فقط یک حیوان هستم، نه انسان. من فهم انسانی ندارم. من حکمت نیاموخته‌ام و به شناخت ذات مقدس نرسیده‌ام.

کیست که به آسمان بالا رفته و فرود آمده است؟ دستان کیست که باد را جمع کرده است؟ کیست که آب‌ها را در جامه‌ای پیچیده است؟ کیست که تمام کرانه‌های زمین را استوار کرده است؟ نام او چیست؟ نام پسرش چیست؟ مطمئناً می‌دانید. هر کلام خدا بی‌عیب و نقص است. او سپر کسانی است که به او پناه می‌برند.

اینجا در معرفت‌شناسی‌اش، پنج اعتراف می‌کند. اولین اعترافش جهلش است. من علم ندارم.

در بیت دوم، مطمئناً من فقط یک حیوان هستم. چون دانش ندارم. من آن چیزی نیستم که یک انسان باید باشد.

من انسان نیستم. من فهم بشری ندارم. من حکمت نیاموخته‌ام و به معرفت ذات مقدس نایل نشده‌ام.

بنابراین، او به جهل خود اعتراف می‌کند که دانش ندارد. ثانیاً، او به ناتوانی خود در داشتن دانش قطعی اعتراف می‌کند زیرا نمی‌تواند به آسمان برود تا کل را ببیند. چه کسی به آسمان رفته و پایین آمده است؟ و چه کسی خلقت را حفظ می‌کند؟ دستان چه کسی باد را جمع کرده است؟ چه کسی آب‌ها را در جامه پیچیده در محور عمودی، چه کسی به آسمان رفته و در محور افقی پایین آمده است؟ چه‌است؟ و مطابق با 4 کسی تمام انتهای زمین را تعیین کرده است؟ و بنابراین او اعتراف می‌کند که مگر اینکه بتوانید آن را به طور کلی از آسمان ببینید و انتهای زمین را ببینید، نمی‌توانید دانش قطعی داشته باشید.

اما حالا او اعتراف می‌کند که خداوند آن دانشی را دارد که به آسمان رفته است. و می‌گوید، نام او چیست؟ خب، کیست آن کسی که در آسمان بود و انتهای زمین را بنا نهاد؟ کیست آن کسی که خلقت را با آب، با ابرها نگه می‌دارد؟ بدیهی است که نامش «من هستم» است. این خدای اسرائیل است.

او خدایی است که این دانش را دارد. در اعتراف چهارم بعدی، او می‌پرسد که نام پسرش چیست؟ و البته، در کتاب امثال، پسر همان شاگرد است. کسی که خدا به او تعلیم می‌دهد کیست؟ پسر کیست؟ آن شاگرد خداست.

خب، در عهد عتیق، منظور از پسر، قوم اسرائیل است. آنها در خروج، فصل چهارم، پسران خدا نامیده شده‌اند. فکر می‌کنم این تفسیر در کتاب آپوکریفای باروک، فصل سوم، آیات ۲۹ تا ۳۶ تأیید شده است.

او همان سؤالات را مطرح می‌کند. چه کسی به آسمان رفته و او را، که همان خرد است، برداشته و از ابرها پایین آورده است؟ چه کسی از دریا گذشته و او را یافته و به طلای ناب خواهد خرید؟ هیچ کس راه رسیدن به او را نمی‌داند یا حتی نگران مسیر رسیدن به او نیست. اما کسی که همه چیز را می‌داند، او را می‌شناسد.

او با عقل خود او را یافت. آن که زمین را برای همیشه آماده کرد، آن را از موجودات چهارپا پر کرد. این خدای ماست.

هیچ کس دیگری را نمی‌توان با او مقایسه کرد. او تمام راه رسیدن به دانش را یافت و آن را به بنده‌اش یعقوب، به اسرائیل، که دوستش می‌داشت، داد. بنابراین، در آنجا اعتراف می‌کند که کسی که این دانش را دارد، خدای اسرائیل است و کسی که او این دانش و این وحی را به او داده است، همانطور که پولس در کتاب رومیان استدلال خواهد کرد، قوم اسرائیل هستند.

پنجمین اعترافی که او قرار است بکند در آیه پنجم است، که این خوب است. خدا این دانش را دارد که همه اینها را بنا نهاده و همه اینها را می‌داند، اما باید آن را آشکار کند. او می‌گوید هر کلام خدا بی‌عیب و نقص است.

او سپری است برای کسانی که به او پناه می‌برند. بنابراین، پنجمین اعتراف این است که خدا خود را در کلام وحیانی‌اش شناسانده است. خوب، این مقدمه‌ای است برای اینکه من بفهمم این بندها چگونه به هم مرتبط هستند.

اینکه چون خدا در آسمان دانش جامع دارد، کل را می‌بیند، آسمان‌ها را آفریده است. آنها دانش او را آشکار می‌کنند. بنابراین، او می‌تواند از طریق قانونی که در بقیه مزمور داریم، با قطعیت صحبت کند.

شما در بسیاری از مباحث سیستماتیک، نوعی سوال می‌پرسید، از مزمور ۱۹ استفاده می‌شود و ارتباط بین بندها، وحی عمومی، وحی خاص و سپس پاسخ ما به هر دو است. آیا این روش درستی برای دیدن این ارتباط است؟ بله، من معمولاً در صفحه قبل، قبل از ترجمه، در صفحه، صفحه جدید، ۳۲۹، ۳۲۶، صفحه‌بندی قدیمی، به این موضوع اشاره می‌کردم. من در مورد منطق وحدت‌بخش بندها صحبت می‌کنم.

یک راه می‌تواند این باشد که ستایش خداوند به خاطر دو نوع اساسی از وحی خود به جهان باشد، وحی طبیعی در خلقت و وحی خاص در کلام. بنابراین، من فکر می‌کنم این بسیار معتبر است، اما واقعاً به طور کامل توضیح نمی‌دهد که چرا این کلمات، ستایش، را به کار می‌برید. اما من فکر می‌کنم چیزی عمیق‌تر در این رابطه وجود دارد که به هر حال، نحوه تفکر حکیم همان چیزی است که من در مورد آن بحث می‌کنم.

این دکتر بروس والتکه در حال تدریس در مورد کتاب مزامیر است. این جلسه شماره ۲۶، ژانر حکمت مزامیر است.